

در میان انواع کتب تاریخی - به ویژه مربوط به تاریخ معاصر ایران - که از اقبال عمومی برخوردار است، کتابهای "خاطرات" جای ویژه‌ای دارد. به نظر می‌رسد جامعه کتابخوان ارزش خواندن روایت‌های تاریخی دست‌اول را خوب می‌داند. از جمله کتابهایی از این دست که در این اواخر، در کتابفروشی‌ها دیده شد کتاب "ذکا" الملک فروغی و شه‌ریور ۱۳۲۵ است که در حقیقت خاطرات مهندس محسن فروغی فرزند ذکا الملک است که شش سال پیش در تهران درگذشت. او که وزیر فرهنگ و هنر کابینه‌های آخری رژیم سابق بود، در روزهای نخست انقلاب به زندان افتاد و بعد از مدتی آزاد شد.

کتاب که از تنظیم مرتب و به جایی برخوردار است - که بسیاری از کتابهای سالهای اخیر از آن بی‌بهره‌اند - با مقدمه کوتاهی از دکتر باقر عاقلی، (نویسنده یا گردآورنده) آغاز می‌شود. ۱۱۰ صفحه خاطرات مهندس فروغی می‌آید. پانزده صفحه‌ای نقل قول‌هایی از ذکا الملک در باره چند نفر از نام‌های مشهور دوران قاجار و پهلوی است. ۳۱ صفحه بعدی، دو بیوگرافی نوشته ذکا الملک در باره پدرش و کمال الملک است، و در پایان ۵۰ صفحه مقالات یا متن سخنرانی‌های چهره‌های سرشناس و معتبر ادبی (مانند جلال همایی، مجتبی مینویی، حبیب یغمائی، رعدی آدرخشی) در تعریف و مدح فروغی و عمدتاً "خدمات علمی و ادبی او".

به این ترتیب می‌توان گفت کتاب در محدوده "ذکا" الملک فروغی و شه‌ریور ۲۰ خلاصه نمی‌شود، بلکه ادای دین و ابراز محبت نویسنده (گردآورنده) است، نسبت به کسی که مورد پسند اوست و با فرزندش هم دوستی و الفتی داشته است. الحق محمد علی فروغی در زمینه علم و ادب خدماتی انجام داده است که می‌توان به علت پسندیدن او نیز واقف آمد. چنان که بزرگوارانی چون همایی و مینویی چنین گفته و نوشته‌اند.

اما کاش کتاب شیرین و روان دکتر عاقلی به شخصیت علمی و ادبی فروغی می‌پرداخت، آنگاه چاپ مقدمه‌ای سه صفحه‌ای که ناقص تمامی متن است نیز در ابتدای کتاب لازم نمی‌آمد. بخش اصلی کتاب که عنوان کتاب هم از آن برگرفته شده، خاطرات پسر فروغی است در باره پدرش، و آنهم به ظاهر در باره بریده کوتاهی از پایان عمر پدرش (شه‌ریور تا اسفند ۱۳۲۰). این بخش که شش سالی پس از مرگ مهندس فروغی به چاپ می‌رسد، در حقیقت فصد برداختن چهره‌های متفاوت با تصویر سیاسی فروغی در تاریخ ایران دارد.

گوینده "خاطرات" - که چنین پیداست که با اطلاع از قصد نویسنده برای انتشار آن به خاطره‌گویی پرداخته - آنچنان که شایسته هر فرزندی است با پدر خود روبرو شده است. اما سؤال این است که اگر با تمامی چهره‌های

تاریخ دو بیست ساله، اخیر ایران، این قدر مهربان و از نگاه فرزندی شیفته روبرو شویم، اصلاً "جائی برای خرده‌گیری و انتقاد باقی می‌ماند؟

حتی از این سؤال نیز به دلیل صداقت نویسنده کتاب - که در مقدمه خود همه ماجرا را با صداقت آورده است - می‌توان گذشت. اما آیا واقعا "شایسته است که مجال دهیم تا برای تطهیر کسانی که به زحمت می‌توان آنان را در زمره "پاکدامن تاریخ به حساب آورد، پاکدامن واقعی و کسانی که تاریخ معاصر ایران، با تأسف، فقط یکی دو تایی از آنان را دریاد دارد، در معرض تهمت و افترا قرار گیرند؟ آیا ذکر این نکته در ابتدای مقدمه کتاب که "نگارنده این سطور سالیان دراز با شادروان مهندس محسن فروغی، فرزند ذکا الملک، آشنایی و دوستی داشتم" کافی است تا نویسنده مطلع و درستکاری، هر آنچه آن آشنا و دوست، بر زبان رانده‌ها، بی تحقیق، به چاپ رسانده و منتشر کند. برای روشن شدن آنچه در ابهام گفته

در شهر چو او یکی و آنهم ...

ذکا الملک فروغی و شه‌ریور ۲۰
نویسنده: دکتر باقر عاقلی
ناشر: محمد علی علمی، نخن
۳۴۳ صفحه
بها: ۲۴۰ تومان

مسعود بیهنود

بخشی به تحقیق خود بود تحت عنوان انجمن‌ها و کانونهای فراماسونری. به این ترتیب جامع (انجمن) اخوت، انجمن آدمیت، روتاری، لانیزو، ... همگی شعباتی از فراماسونری جهانی قلمداد شدند تا بتوان، بر اساس رهنمایی علم، قسم‌نامه دکتر مصدق برای ورود به انجمن آدمیت در تاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵ قمری (که نخست‌بار از میان آنها و شخص فریدون آدمیت بیرون آمده و در کتاب فکر "امید وی" او چاپ شده بود) را "قسم‌نامه فراماسونری دکتر مصدق" قلمداد کند. حال آن که شرافت رایش باعث شد که در همان کتاب جا در جا از جامع آدمیت به عنوان "یک انجمن سری مشروطه خواه" سازمانی شبه‌ماسونی" و ... نام برد.

خوشبختانه رایش خود آنقدر ماند تا انقلاب شد و شاه از صحنه گریخت تا این اجبار را به این و آن بگوید، و متأسفانه آنقدر نماند که آن را بخویسد. اما، در روزهای انقلاب، هم چنان که کسانی پشت نام مصدق پنهان شده بودند، و بعضی برای کوبیدن آنها ناگزیر می‌شدند که مصدق را نفی کنند، و

شد، با مقدمه‌ای، فقط بر یک نکته از دهها نکته قابل بحث کتاب "ذکا" الملک فروغی و شه‌ریور ۱۳۲۰ دقیق شویم.

آنها که مرحوم اسماعیل رایش را از نزدیک می‌شناختند، و به او نزدیک بودند - ماجراهای مربوط به کتاب پر جنجال فراموشخانه و فراماسونری در ایران را می‌دانند و چه بسا بارها از زبان او شنیده‌اند که چطور مجبور شد برای گرفتن مجوز انتشار تحقیقی که حدود بیست سال از زندگی او بر سر آن رفته بود، "چند باج کوچک و یک باج بزرگ" به "ارباب" بدهد. واقع آن بود که امیر اسدالله علم خانزاده بیرجندی بسیاری مسائل را کدخدای منشانه حمل می‌کرد.

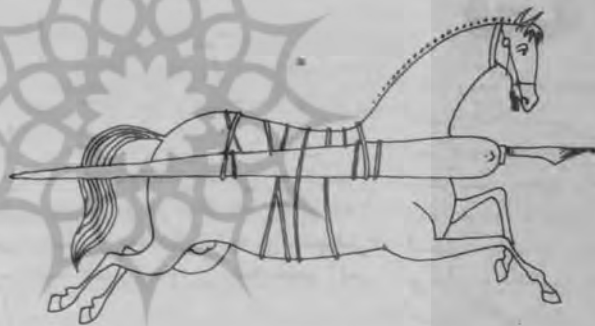
وقتی هم که شاه از ملاقات معروف با جان کندی برگشت، طرفدار اصلاحات ارضی شد وزیر او ارستجانی در روزهای پر سرو صدای اصلاحات ارضی، علیه فراماسونها سخن گفت، رایش به فکر افتاد که می‌تواند از آن جو استفاده سرد و تحقیق خود در باره فراماسونری را، در ایران، چاپ و پخش کند.

یکی از وسایل ملوک کردن او همین نوشته رایش بود، صالحان پاکدامنی نیز پیدا شدند که در این مورد بنویسند. و نسل حاضر را راهنمایی کنند. به ویژه کتاب "آیا مصدق فراماسون بود؟" (نویسنده:؟، انتشارات ابودر. سال ۱۳۵۹).

گفتنی است که وقتی کتاب فریدون آدمیت (فکر آزادی) منتشر شد دکتر مصدق هنوز زنده بود و در احمدآباد تحت نظر کسانی از طریق دکتر غلامحسین مصدق که مجاز به دیدار محدود با پدر بود، برای آن مرد بزرگ پیغام فرستادند که موضوع عضویت خود در جامع آدمیت را توضیح دهد، او هم چند بار توضیح داد. در یکی از آنها که در کتاب "مصدق و نهضت ملی ایران" چاپ شده دکتر (یک سال پیش از مرگ) توضیح می دهد که در سد و مشروطیت انجمن‌هایی تشکیل می شد از جمله انجمن آدمیت. به دعوت شخص محترمی دکتر به آن انجمن رفته، ولی بعد از مدت کوتاهی با تشکیل انجمن انسانیت به ریاست مستوفی‌الممالک از آشتیانی‌ها و

دارنده مراسم تاجگذاری او، و بعدها همیشه مشیر و مشار او تا زمانی که اولین گامها برای نزدیکی حکومت پهلوی با دولت هیتلر برداشته شد. آن زمان هم وقتی از قدرت به زیر افتاد به خاطر ترس رضاشاه از انگلیسی‌ها، جانش در خطر نیفتاد. در خانه ماند. تا وقتی متفقین به ایران حمله آوردند و رادیو لندن حمله به رضا شاه را آغاز کرد، عقلا به دیکتاتور شکست خورده فهمیدند که تنها راه حفظ سلطنت در خانواده پهلوی، رجوع به فروغی است. رضاشاه، در حقیقت فرزندش را به فروغی (یا بهتر بگوئیم به ماسونها) سپرد و رفت. فروغی هم به تعهد خود عمل کرد فرزند رضا شاه را به سلطنت گمارد و یک چند هم وزارت دربار او را عهده دار بود تا درگذشت.

حال با همه آنچه نوشته آمد به کتاب "دکاه الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰" رجوع کنید. فرزند این فروغی در حالی که خاطرات خود را برای نویسنده کتاب تقریر می کند، به آن جا می رسد که چون فروغی (در شهریور ۲۰) نخست وزیر شد، دکتر غلامحسین مصدق



که با محسن فروغی (نقر برکننده این خاطرات) دوست بوده به او رجوع می کند و از او می خواهد که از پدرش (دکاه الملک) آزادی دکتر مصدق را از اقامتگاه اجباری او در احمدآباد تقاضا کند. با تمهیداتی این کار ممکن می شود. چندی بعد، همین آقای مهندس فروغی نقشه ساختن خانه دکتر مصدق (همان خانه معروف خیابان کاخ که در روز ۲۸ مرداد غارت شد) را برای او تهیه می کند، اما وقتی دکتر می خواهد که اجرت این مهندس (بنا به نوشته کتاب، سی هزار تومان به پول سالهای ۲۰، که به نظر اغراق غیرقابل باوری می رسد) را به مهندس فروغی بدهد، او قبول نمی کند و می گوید روابط من و غلام (یعنی دکتر غلامحسین مصدق) شبیه دو برادر است. از این جا، داستان به جای نامزهای می رسد "دکتر مصدق وقتی استنکاف مرا از قبول پول مشاهده کردند، قلم و کاغذی از روی میز برداشتند. شرحی روی کاغذ نوشته و امضاء کردند و به دست فرزند خود داده گفتند: حالا که رفیق شما از من دستمزد قبول نمی کند من کار مهم تری برای او انجام می دهم و تا حال برای کسی این کار

گرگانی‌ها و تفرشی‌های ساکن تهران، او ناگزیر عضو انجمن انسانیت می شود و... تمام. ایتمهه مقدمه بود برای رسیدن به متن، اما متن.

همه آشنایان به تاریخ ایران می دانند که فروغی از پروپاقرص ترین فراماسونهای ایران بود پدرش محمدحسین دکاه الملک (فروغی) هم ماسون بود. از این که بگذریم و فقط خود محمدعلی فروغی (دکاه الملک آخر) را بگوئیم که از بنیادگزاران اولین لژ ماسونی رسمی ایران بود. بعد از مشروطیت در هر زمینه که برادران ماسونی فرصتی یافتند او در رأس قرار گرفت. در سی و چند سالگی رئیس مجلس (دوم) شد. پس از آن نیز همواره وزیر و وکیل و سفیر بود. از اعضای موثر کابینه قرارداد (وثوق الدوله) بود. همراه نصرت الدوله در سفر تاریخی به لندن برای گرفتن اجازه نشستن به جای احمدشاه. بعداً "از سرکردگان رجال طرقدار سردار سپه و عضوا کابینه او، و نخست وزیر منصوب او در دوران حکومت موقت پهلوی و اولین نخست وزیر رضاشاه و برپا

را نکرده ام. غلام نامه را به دست من داد. دیدم دکتر مصدق مرا به لژ فراماسونی معرفی کرده و خود معرف من شده است. به این ترتیب با معرفی ایشان من فراماسون شدم. در پانویس همین صفحه، گوینده همین خاطرات ریشه اختلافات مصدق با پدرش را هم بیان می کند و آن مربوط است به سالهای ۱۲۹۷ که دکتر مصدق معاون وزیر مالیه بوده و فروغی رئیس دیوان عالی کشور. مصدق "بر اثر یک خیبط اداری... تحت تعقیب قرار گرفت" و به سه ماه کسر حقوق محکوم شد. (ظاهراً) نیازی به علامت تعجب احساس نمی شود).

این جعل تاریخ آنچنان ناشیانه و نحیف است که می توان بی هیچ توضیحی از آن گذشت، ولی ذکر چند نکته، به اختصار، چه بسا لازم باشد.

۱- عجبا، فرزند دکاه الملک فروغی با آنهمه سابقه درخشان در لژهای ماسونی جهان، برای عضویت در لژهایی که بعد از شهریور ۲۰ به دست پدرش و حکیم الملک و تقی زاده (بعدا "حسین علا) بازسازی شد، نیاز به معرفی نامه کسی داشت که بنا به گفته مرحوم رایش انگلیسی‌ها در سالهای ۳۰ تمام اسناد و مدارک موجود و ممکن را برور کردند تا چنین چیزی از او به دست آوردند و ممکن نشد (رایش می گفت انگلیسی‌ها حتی اسناد بایگانی را که نوشاتل شهری در سوئیس را که مصدق در آن تحصیل می کردند را زیر و رو کردند تا برگه‌ای دال بر سپرداختن مالیات، آجاره خانه و... از او بیابند و نتند). و این انگلیسی‌ها و دستگاه تبلیغاتی شاه چقدر از مهندس فروغی غافل ماندند که چنین سند گرانبهائی را در اختیار داشت، و آنها مجبور شدند به آن سند ناقص (قسم نامه جامع آدمیت) که در بین اسناد فریدون آدمیت خاک می خورد متوسل شوند و با هزار سریشم آن را سند ماسون بوده مصدق جا بزنند.

۲- به این ترتیب آشکار گردید که نطق معروف دکتر مصدق در مخالفت با کابینه نوه عمویش (مستوفی‌الممالک) علیرغم درخواست مدرس (که برای مصدق عزیز بود)، به قصد افشای راز قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ که در آن به عضویت فروغی (و وثوق الدوله) اعتراض دارد، و همه آنچه که تاریخ معاصر ایران از عملکرد این دو مرد (فروغی و مصدق) نشان می دهد، و همه و همه دال بر تناقض اعتقادات سیاسی آنهاست و جدا بودن راهشان از یکدیگر همه در یک سابقه کوچک خلاصه می شود (ریشه اختلافات مصدق و پدرم).

۳- ... فقط باقی می ماند سخنی با محرر (نویسنده) کتاب. به نظر می رسد که اشتباه کوچکی صورت گرفته و آنهم ناشی از تصور تشابه شرایط امروز با سال ۱۲۴۸ و تشابه کتاب "دکاه الملک فروغی و..." با کتاب مرحوم رایش است. تازه در آن صورت نیز سه صفحه نخست کتاب کافی نبود؟